

دکتر صاحبعلی اکبری

(استادیار دانشگاه تربیت معلم سبزوار)

پژوهشی در منابع و سبک خطیب تبریزی در کتاب «الكافی فی العروض والقوافی»*

چکیده

کتاب ارزشمند *الكافی فی العروض والقوافی* اثر دانشمند برجسته و ادیب توانا ابوزکریا یحیی بن علی خطیب تبریزی (ت ۵۰۲ هـ) برای پژوهشگران در عرصه عروض و قافیه، نامی است آشنا. از آنجا که ویژگی عصر خطیب کم رنگ بودن نوآوری و ابتکار و به دنبال آن روی آوری دانشمندان به سمت نقل و اقتباس افراطی، کاملاً مشهود بوده، این امر نگارنده را بر آن داشت تا با بررسی ویژگیهای این دانشمند برجسته، منابع و سبک نگارش وی را در تألیف کتاب *الكافی* مورد مطالعه قرار داده و به این نتیجه برسد که وی نیز نه تنها نتوانسته است از دایره نقل و اقتباس بیرون بیاید، بلکه در موارد بیشماری در تألیف خود، از سایر دانشمندان و صاحب نظران مطالبی را نقل کرده است. وی در کنار نقل و اقتباس خود به طور عام، عنایت ویژه ای به کتابهای ابن جنی و صاحب بن عباد و اخفش داشته است.

کلید واژه‌ها: عروض، نقل و اقتباس، تبریزی، الکافی، القوافی.

مقدمه

امام ابوزکریا یحیی بن علی خطیب تبریزی (ت ۵۰۲ هـ) در زمان خود از مشهورترین پیشوایان نحو و زبان به شمار می‌آمد. وی حدود ۲۵ کتاب ارزشمند به رشته تحریر درآورده است که بیشتر آنها را به شرحهای ادبی و تصحیحات زبانی اختصاص داده و خود نیز قریب ۴۰ سال به تدریس ادبیات در مدرسه نظامیه بغداد پرداخته است (قفطی، ۱۹۸۶: ۲۸/۴).

کتاب ارزشمند *الكافی فی العروض والقوافی* همواره از رواج و رونق ویژه‌ای در میان دانش پویان و پژوهشگران برخوردار بوده است. خطیب تبریزی کتاب خود را بیشتر نزدیک به اذهان مبتدیان و تازه کاران تألیف کرده است تا دانش پویان در سطوح بالاتر. این سخن را وی در پایان کتاب خود چنین بیان کرده

* تاریخ دریافت: ۸۵/۱۰/۱۶ تاریخ پذیرش: ۸۶/۴/۲۰

است: «فی هذه الجملة كفاية للمبتدئ و تذكرة للمتوسط فيهما»^۱ (تبریزی، ۱۹۸۲: ۱۶۰). دانشمندان زیادی به این اثر ارزشمند توجه داشته اند. زنجانی (ت ۶۶۰هـ) کتاب خود معیار النظار فی علوم الأشعار را بسان تبریزی به سه علم عروض، قافیه و بدیع تقسیم کرده و چنان تأثیری از تبریزی پذیرفته است که در آوردن اشعار مُصرَع^۲، علاوه بر شواهد خلیل بن احمد، خود را مقلد تبریزی ساخته است؛ البته در بعضی موارد نیز نه تنها به فضل و سبقت تبریزی اعتراف نکرده، بلکه کمترین اشاره ای هم به کتاب او نداشته است. وی در جایی که سخن از زحاف بحر مدید^۳ به میان می آورد، می گوید: «يجوز في كل فاعلاتن، إلا التي في ضرب البيت الأول، أن تُحذفَ أَلْفُه فَبَقِيَ [فاعلاتن] و يُسمَى مَخْبُوناً»^۴ و می افزاید: «و الضربُ الأوَّلُ يَجُوزُ خَبْنُه، و أخطأ أبو زكريا حيثُ منَعَه»^۵ (زنجانی، ۱۹۵۸: ۲۶/۱). دمامینی در کتاب خود العيون الغامزة علی الخبایا الرامزة به نام گذاری دایره های سوم و چهارم عروضی توسط تبریزی اشاره کرده و معتقد است که وی با این نام گذاری با جمهور دانشمندان علم عروض مخالفت کرده است (دمامینی، بی تا: ۶۱).

اربلی (ت ۶۷۰هـ) نیز در کتاب القوافی خود به تبریزی توجه داشته و از او نقل کرده و گاهی هم او را به نقد کشیده است. البته در مواردی نیز به نظر می رسد که مستقیماً به کتاب الکافی دسترسی پیدا نکرده و با واسطه از آن نقل کرده است که در این گونه موارد، سخن خود را این چنین بیان کرده است: «رَوَيْتُ عَنْ مَشَايِخِي عَنْ أَبِي زَكْرِيَا» (اربلی، ۱۹۹۷: ۱۶۰). عنابی اندلسی (ت ۷۷۶هـ) هم خطیب تبریزی را دو بار در کتابش الوافی فی معرفه القوافی یاد کرده است؛ یک بار او را به نقد کشیده و بار دیگر از او مطالبی را نقل کرده است (عنابی، ۱۹۹۷: ۵۳، ۲۰۴). اما آنچه مهم به نظر می رسد این است که او از کتاب الکافی بهره جسته و اثر فراوانی را از آن پذیرفته است.

کتاب «الکافی فی العروض و القوافی» و منابع آن

پژوهش گران در زمانهای بعد از خطیب تبریزی تا امروز، پس از آن که کتاب ارزشمند وی سه بار توسط محققان مصری، شامی و عراقی به زینت طبع آراسته شده است، با آن آشنا شده و از سرچشمه زلال آن بهره ها جسته اند. این کتاب یک بار به تحقیق حسانی حسن عبدالله در سال ۱۹۶۶م به زیور طبع آراسته شده و مشهورترین نام آن همان الکافی برایش ثبت شده است. در سال ۱۹۷۰م بار دیگر فخرالدین قباوه کتاب را با نام الوافی به چاپ رسانده و این نام را بر اساس یکی از نسخه های خطی آن برگزیده است. برای سومین بار این کتاب در سال ۱۹۸۲م به تحقیق حسن الخالصی با نام الکافی به چاپ رسیده است که با این پژوهش وی موفق به اخذ درجه فوق لیسانس خود از دانشکده ادبیات دانشگاه بغداد شده است.

با بررسی چاپهای مختلف این کتاب، دریافتیم که پژوهشگران در هیچ کدام از آنها سخنی از منابع خطیب تبریزی و سبک وی در نگارش کتاب *الكافی* به میان نیاورده‌اند. البته فخرالدین قباوه در بعضی موارد در فکر دنبال کردن روایتها و ارجاع آنها به منابع اصلی خود است؛ ولی هدف او بیشتر تطبیق عبارتهای تبریزی با کتاب «*الإقناع فی العروض*» اثر صاحب بن عباد (ت ۳۸۵هـ) است. خالصی که سومین چاپ این کتاب به تحقیق او انجام پذیرفته است، از همان آغاز به اتکای تبریزی بر کتاب «*الإقناع*» آگاه بوده است؛ به طوری که در مقدمه کتاب می‌گوید: «*الإقناع* للصاحب کالنواهی للكافی نسج التبریزی فیہ علی منواله» (تبریزی، ۱۹۸۲: ۵). صاحب نظران در نگرش به روش کار تبریزی دو دیدگاه دارند؛ گروهی کار او را جز گردآوری و نقل چیز دیگری نمی‌دانند و معتقدند که در روایتها دخل و تصرف کرده و در نقل پایبند اصول نبوده و در راه رسیدن به مطلبی از خود تلاش نشان نداده است (عمری، ۱۹۸۱: ۳۶۴/۲). گروه دیگر نیز معتقدند که او نه تنها یک ناقل و روایت گر است، بلکه یک عالم به زبان و ادبیات است که با علم و آگاهی خود، آن چه را سودمند بوده از آثار پیشینیان گرفته و آنچه را همراه شک و شبهه بوده رها کرده است. تبریزی در حقیقت با این کار، خدمات ارزنده‌ای را در حفظ میراث ادبی ارائه کرده است (قباوه، ۱۹۹۷: ۱۶۵، ۱۶۶). در این میان دیدگاه دیگری نیز پیدا شد که بهره جستن از روش تبریزی را ترجیح داده و معتقد است که منابع مورد استفاده در کتاب تبریزی راهی است برای رسیدن به نسخه‌های خطی ارزشمند. این دیدگاه در تحقیق دیوان ابوتامام با شرح تبریزی توسط محمد عزام نمود پیدا کرده است. وی معتقد است که منابع صولی، کمکی در تصحیح متن تبریزی و منابع تبریزی کمکی برای تحقیق در متن صولی است (تبریزی، *الكافی*، تصحیح حسانی: ۳۷).

در این پژوهش سعی نگارنده بر آن است که منابع مورد استفاده تبریزی را در نگارش کتاب «*الكافی*» تعیین و ارجاع سخنان وی به منابع اصلی صورت پذیرد. نگارنده در این پژوهش به دنبال یافتن پاسخی است برای این پرسش که آیا تبریزی در نقل و اقتباس هدف تهذیب و یکپارچه سازی مطالب را داشته و یا قصد پنهان ساختن سرقات خود را در سر می‌پرورانده است؟ در اینجا باید اشاره کنیم که منابع تبریزی در تألیف کتاب خود بیش از آن است که ما ذکر می‌کنیم. زیرا بسیاری از این منابع یا مفقود شده و در دسترس نیست و یا این که اقتباس وی از آنها مورد شک و تردید است. از جمله آن منابع می‌توان به کتاب «*العروض*» زجاج (ت ۳۱۱هـ) اشاره کرد که به نظر می‌رسد، تبریزی مطالبی را از آن نقل کرده و نام گذاری بحرهای وزحاف و علل^۷ را از آن گرفته باشد. در اینجا گزیری جز اکتفا کردن به گفته‌های دانشمندان پیشین چون ابن سیده در «*المحکم*» و دمامینی در «*الغامزه*» نداریم. در میان منابع تبریزی، کتاب «*العروض*» اخفش و «*العروض*» ابوالحسن عروضی شاگرد زجاج و «*العروض*» ربعی را

می‌توان نام برد. البته اقتباس تبریزی از این سه منبع به مراتب کم تر از نقل و اقتباس وی از کتابهای ابن جنی و صاحب بن عباد بوده است. بی تردید کتاب «الإقناع» صاحب بن عباد و کتابهای «العروض» و «مختصر المعانی» و «المعرب» ابن جنی، منابع اصلی تبریزی بوده اند. بعضی از محققان با کتاب «الکافی» چنان رفتار کرده اند که گویی نسخه دوم کتاب ابن جنی است (ابن جنی، ۱۹۹۶: ۲۴ و پاورقی: ۹۹، ۱۳۴، ۱۳۶).

اقتباس تبریزی از دو کتاب «الإقناع» صاحب بن عباد و «العروض» ابن جنی

قبل از پرداختن به اقتباس تبریزی از کتابهای «الإقناع» صاحب بن عباد و «العروض» ابن جنی، ناگزیر باید به شباهتها و تفاوت‌های موجود میان این دو کتاب نگاهی هر چند کوتاه داشته باشیم. با نگاهی اجمالی به این دو اثر، توافقی در مضمون پاراگرافها و ترتیب و انسجام مطالب آنها از همان آغاز مقدمه به چشم می‌خورد که گویی - با وجود تفاوت‌های آشکار میان آن دو در اسلوب نگارش - یکی از دیگری اقتباس کرده است. شاید هم هر دوی آنها تحت تأثیر یک کتاب قبل از خود بوده اند که این فرض تا زمانی که روشن نشود آن چه کتابی بوده است، حدس و گمانی بیش نخواهد بود. پس از گذر از مقدمه و جستجو در بابهای این دو اثر، تفاوت‌هایی را نیز می‌بینیم؛ به‌ویژه این که در بررسی بحرهای عروضی^۱، صاحب بن عباد نسبت به ابن جنی گرایش بیشتری به اختصار و ایجاز گویی دارد. برای نمونه ابن جنی در باب بحر طویل می‌گوید: «وهو علی ثمانیه أجزاء»:

فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن

(همان: ۴۱)

می‌بینیم که تمامی تفعیله‌های بحر طویل را در یک بیت ذکر می‌کند. اما صاحب بن عباد به ذکر عبارت: «أصله فَعُولُنْ مَفَاعِيلُنْ أَرْبَعُ مَرَّاتٍ» (صاحب بن عباد، ۱۹۶۰: ۵) اکتفا کرده و این کار را در تمامی بحرهای عروضی بر همین منوال ادامه می‌دهد. اگر یک اصطلاح عروضی برای بار اول در سخن صاحب بن عباد بیاید، آن را شرح و توضیح می‌دهد؛ مثلاً در مورد بیت اول بحر طویل می‌گوید: «عَرَوْضُهُ مَقْبُوضَةٌ وَضَرْبُهُ سَالِمٌ صَحِيحٌ» (همان: ۵) سپس کلام را قطع کرده و معنای این اصطلاحات را شرح می‌دهد و می‌گوید: «وَالْمَقْبُوضُ مَا سَقَطَ خَامِسُهُ السَّاكِنُ، أَصْلُهُ مَفَاعِيلُنْ فَاسْقَطْتُ الْيَاءَ مِنْهُ فَبَقِيَ مَفَاعِيلُنْ وَ السَّلَامُ مَا سَلَّمَ...»^۱ (همان). در حالی که ابن جنی این تعریفات را رها کرده و در مبحث زحاف بحور به آن می‌پردازد. وی یک بیت مصرع را به عنوان شاهد می‌آورد و آن را به شواهد نقل شده از خلیل بن احمد می‌افزاید. البته این کار را تنها در بحر طویل انجام داده و در سایر بحور چنین کاری را نمی‌کند. در صورتی

که صاحب بن عباد در بحرهای دیگر بر منوال روش قبلی خود کار را به انجام می‌رساند. در شرح و توضیح ابیات نیز هر کدام روش خاص خود را پیش می‌گیرند؛ مثلاً ابن جنی از مصدر استفاده کرده و می‌گوید: «بیتُ الإِضْمَارِ، بَيْتُ الخَيْنِ، بَيْتُ الشُّتْرِ و...» ولی صاحب بن عباد از اسم مفعول و وزن أَفْعَل استفاده می‌کند و می‌گوید: «بیتُ مَضْمَرٍ، بَيْتُ مَخْبُونٍ، بَيْتُ أَشْتَرٍ و...»^{۱۲}. هر دو مصنف درست پس از تکمیل شرح بحرهای دوایر عروضی^{۱۳} به سخن در مورد هر کدام از دوایر می‌پردازند. هر دو در آغاز، اصل هر بحری را بیان کرده و یک بیت را برای نمونه ذکر می‌کنند؛ آنگاه طریقه جدایی بحرها را از یکدیگر بیان می‌کنند. در اینجا ابن جنی به ذکر علت نام گذاری دایره، گریزی زده و آن را بیان می‌کند. وی در نام گذاری دایره سوم به مشتبه و چهارم به مجتلب، با سایر عروض دانان متفاوت است. آنها هنگامی که به دایره آخر می‌رسند - که همان دایره متفق است - ابن جنی تأملی کرده و اصل آن دایره را بیان می‌نماید. در حالی که صاحب بن عباد، درباره فک دایره سخن خود را ادامه داده تا بحر جدیدی از آن بیرون می‌کشد و می‌گوید: «سَمَوَه الغَرِيبَ وَالمَتَسَقَ وَرِكْضَ الخَيْلِ»^{۱۴} (همان: ۴۱). بدین ترتیب کتاب «العروض» ابن جنی به پایان خود می‌رسد. حال آن که صاحب بن عباد چند تعریف و یک باب در «خرم» و «خزل»^{۱۵} را - که وعده آن را در مقدمه به خواننده داده بود - به کتاب خود افزوده و کتابش را با سخن کوتاهی در باب قافیه به پایان می‌رساند. خطیب تبریزی در مقدمه کتاب «الکافی» دقیقاً مقدمه صاحب بن عباد را نقل می‌کند. مطالب همان مطالب صاحب بن عباد است و جز آنکه توضیحی در تشبیه عروض به نحو و وعده بیان «خرم» و «خزل» چیز تازه‌ای در آن به چشم نمی‌خورد. وی در مقدمه کتاب خود به نقل مطالبی چند از مقدمه ابن جنی پرداخته و به عبارتهای خود رنگ و رونق می‌بخشد.

گاهی خطیب تبریزی زیرکانه اندک تغییری در عبارتهای انجام می‌دهد به طوری که خواننده در نگاه اول متوجه اقتباس در آن نمی‌شود. اما اگر دو کتاب را کنار هم قرار دهیم، این اقتباس همراه با دخل و تصرف کاملاً هویدا می‌شود. برای نمونه به دو عبارت از دو کتاب نگاه می‌کنیم. در مقدمه صاحب بن عباد آمده است: «العروضُ مِيزَانُ الشَّعْرِ بِهَا يُعْرَفُ مَكْسُورُهُ مِنْ مَوْزُونِهِ»^{۱۶} (همان: ۳). این عبارت را تبریزی با اندک تغییر چنین بیان می‌کند: «العروضُ مِيزَانُ الشَّعْرِ بِهَا يُعْرَفُ صَاحِبُهُ مِنْ مَكْسُورِهِ»^{۱۷} (تبریزی، الکافی، تصحیح حسانی: ۱۷). تبریزی در بابهای بعدی کتاب خود سعی دارد موضوعات مورد اتفاق ابن جنی و صاحب بن عباد را مورد بررسی قرار داده و سبب نام گذاری بحرهای عروضی را نیز بدان می‌افزاید. گاهی در تعریف اصطلاحات عروضی، مطالبی را نیز از زجاج نقل می‌کند. وی می‌گوید: «وَالمَخْبُولُ مَا سَقَطَ ثَانِيَهُ وَرَابِعُهُ السَّاكِنَانِ. وَأَصْلُ الخَيْنِ: الفَسَادُ نَحْوُ ذَهَابِ اليَدِ وَالرَّجْلِ. وَالسَّاكِنُ كَأَنَّهُ يَدُ السَّبَبِ فَإِذَا حُذِفَ السَّاكِنَانِ صَارَ الجُزءُ كَأَنَّهُ قَدْ قُطِعَتْ يَدَاهُ فَيَبْقَى

مُضْطَرِباً»^{۱۸} (همان: ۴۴). سخن وی تفاوت چندانی با سخن زجاج ندارد؛ جایی که زجاج می‌گوید: «و الخَبْلُ فِي عَرُوضِ الْبَسِيطِ وَ الرَّجْزِ، ذَهَابُ السَّيْنِ وَ الْفَاءِ مِنْ [مُسْتَفْعَلِنَ] مُشْتَقٌّ مِنَ الْخَبْلِ الَّذِي هُوَ قَطْعُ الْيَدِ. قَالَ أَبُو إِسْحَاقٍ: لِأَنَّ السَّاكِنَ كَأَنَّهُ يَدُ السَّبَبِ فَإِذَا حُذِفَ السَّاكِنَانِ صَارَ الْجَزءُ كَأَنَّهُ قُطِعَتْ يَدَاهُ فَيَبْقَى مُضْطَرِباً»^{۱۹} (ابن منظور، لسان العرب، ذیل ماده خبل). تبریزی در جای دیگر از کتاب الکافی می‌گوید: «سَمِيَ الْأَخْرَبُ لِأَنَّهُ أَسْقَطَ أَوَّلَهُ وَ آخِرَهُ فَكَأَنَّهُ لَحِقَهُ الْخَرَابُ»^{۲۰} (تبریزی، الکافی، تصحیح حسانی: ۷۴) که این مطلب با سخن زجاج که در کتاب «المحکم» نقل شده است، شباهت زیادی دارد. ابن سیده می‌گوید: «قال أبو إسحاق: سَمِيَ أَخْرَبَ لِذَهَابِ أَوَّلِهِ وَ آخِرِهِ فَكَأَنَّ الْخَرَابَ لَحِقَهُ لِذَلِكَ» (ابن سیده، ۱۹۵۸: ۵/۱۰۹- ابن منظور، ذیل ماده خبل).

خطیب تبریزی بدین ترتیب اقتباس خود را ادامه داده و غالباً توجه او به صاحب بن عباد است که این کار کاملاً در بحرهایی چون طویل، بسیط، کامل و هزج^{۲۱} هویدا است. در بخش شواهد ضربهای صاحب بن عباد و ابن جنی، تقطیع بیت را نیز ذکر کرده و به دنبال آن تفعیله^{۲۲} را می‌آورد. وی گاهی به تهذیب و تصحیح و تلخیص کلام صاحب بن عباد پرداخته و گاهی نیز به تفسیر آنها می‌پردازد. مثلاً زمانی که به زحاف بحر سریع^{۲۳} می‌رسد، برخلاف صاحب بن عباد - که بارها یک اصطلاح را توضیح می‌دهد - به اختصار می‌گوید: «يَجُوزُ فِي مُسْتَفْعَلِنَ جَمِيعٌ مَا جَازَ فِيهِ فِي الْبَسِيطِ وَالرَّجْزِ»^{۲۴} (تبریزی، الکافی، تصحیح حسانی: ۹۹). سپس عبارت بعدی صاحب بن عباد را تصحیح کرده و می‌گوید: «وَيَجُوزُ فِي مَفْعُولَانِ وَ مَفْعُولِ الْخَبْنِ فَيَتَنَقَّلَانِ إِلَى فَعُولَانِ وَ فَعُولِنَ» (صاحب بن عباد، ۱۹۶۰: ۵۴). نیز می‌گوید: «وَلَا يَجُوزُ زَحَافٌ فِي عَرُوضِهِ وَلَا ضَرْبُهُ إِلَّا مَفْعُولَانِ وَ مَفْعُولِنَ فَإِنَّهُ يَجُوزُ فِيهِمَا الْخَبْنُ»^{۲۵}. از آنجا که صاحب بن عباد در مورد جواز عدم زحاف به غیر مفعولان و مفعولن اشاره نکرده است، بدین ترتیب سخن تبریزی دقیقتر و کاملتر از سخن وی است.

تبریزی و دوایر عروضی

در میان عروض دانان بعد از ابن جنی، جز خطیب تبریزی کسی در نام گذاری دایره‌های سوم و چهارم عروض با نظر جمهور مخالفت نکرده است. بیشتر سخنان تبریزی در مباحث دوایر عروضی مطابق با گفته‌های ابن جنی در کتاب العروض است؛ ولی در مبحث دایره سوم مطالبی را بدان می‌افزاید که ظاهراً آن را در دفاع از علت نام گذاری متفاوت خود بیان کرده است. می‌گوید: «وَالْمُشْتَبَهُ وَ الْمُؤْتَلَفُ يَتَقَارَبَانِ فِي الْمَعْنَى وَ لَكِنْ سُمِّيَتِ الدَّائِرَةُ الثَّانِيَةُ بِالْمُؤْتَلَفِ لِأَنَّ فِي الْأَتْتَلَفِ مَعْنَى زَائِدًا وَ ذَلِكَ لِأَنَّكَ تَعَلَّمُ أَنَّ الدَّائِرَةَ

الثانية بحراها مركبان من أوتادٍ معها فواصلٌ و الفاصلةُ سببانٌ ثقيلٌ و خفيفٌ و هذانِ السببانِ أبداً لا يفترقان. أما أن يقعا قبلَ الوتدِ أو بعده فلا يفترقان قطاً وأما الدائرةُ الثالثةُ فجزؤها في كلِّ جزءٍ منها وتدٌ معه سببان، إلا أن السببين يفترقان فيقع أحدهما في أولِ الجزءِ و الآخرُ في آخره و الائتلافُ أبلغٌ في تلك الدائرة لأن سببها أبداً مجتمعان فلهذا المعنى كانت بهذا الاسمُ أولى»^{۶۷} (تبریزی، الكافی، تصحيح حسانی: ۹۳).

شاید به خاطر همین دفاع است که تبریزی را در نام گذاری دایره‌های عروضی متفاوت با دیگران معرفی کرده‌اند. وی در مبحث دایره چهارم می‌گوید: «و هذه الدائرة الرابعة سُميتُ الْمُجْتَلِبُ لأنَّ الْجَلْبَ فِي اللَّعَةِ: الْكَثْرَةُ فَلِكَثْرَةِ أَجْرِهَا سُميتُ بِهَذَا الْإِسْمِ و قيل سُميتُ بِذَلِكَ لِأَنَّ أَجْرَهَا مُجْتَلِبَةٌ مِنَ الدَّائِرَةِ لِأُولَى فَمَفَاعِلِينَ مِنَ الطَّوِيلِ و فاعلاتنِ مِنَ الْمَدِيدِ و مستفعلنِ مِنَ الْبَسِيطِ»^{۳۷} (همان: ۱۲۸). این سخن (سمیت بهذا الاسم وقيل سميت بذلك...) که هم در العروص ابن جنی و هم در الكافی تبریزی آمده است، دلیل بر آن است که هر دو این نام گذاری را از کسی قبل از خود نقل کرده اند و هیچ کدام مبدع این نام گذاری نبوده اند.

تعاریف

تبریزی در پایان بخش عروض کتاب خود، دو گروه از تعریف را آورده است که برخی از آنها را با طول و تفصیل کامل شرح داده و در تعریف برخی به اندک سخن اکتفا کرده است. وی در آغاز مجموعه اول می‌گوید: «وهذه بقية الألقاب التي يجب معرفتها وكان هذا المكان أولى بها»^{۳۸} (تبریزی، الكافی، تصحيح حسانی: ۴۱)، سپس به تعریف اصطلاحاتی همچون موفور، صحیح، تام، وافی و... می‌پردازد که بنا بر گفته وی این اصطلاحات در کتاب نیامده اند و این جا بهترین مکان برای ذکر آنهاست. در مجموعه دوم از تعاریف، عنوان «عدد ألقاب العروض» را آورده و نین آغاز می‌کند: «وقد مرَّ ذكرها إلا أنا نعيدها ههنا مرتبةً على الولاء لتخفظ حفظاً»^{۳۹} (صاحب بن عباد، ۱۹۸۷، پاورقی: ۱۸۱، ۱۸۲). همین عبارت با اندک تفاوت در تصحیح فخرالدین قباوه نیز با افزوده شدن دو کلمه «الابتداء» و «الاعتماد» آمده است که حاکی از این است که تبریزی همچنان در روش خود، از صاحب بن عباد پیروی می‌کند؛ اما این بار با چشمان باز که میباید گرفتار تکرار شود.

اقتباس تبریزی از دو کتاب «مختصر القوافی» و «المعرب» ابن جنی

خطیب تبریزی در مبحث قوافی، اقتباس اندک و ناچیز از کتاب الإقناع صاحب بن عباد کرده است؛ به طوری که با یک نگاه اجمالی در می‌یابیم که مطالب کتاب الکافی در مقایسه با الإقناع کاملتر و پخته‌تر است. اما با نگاه به دو کتاب ابن جنی، در می‌یابیم که تبریزی به آن دو توجه خاصی داشته و بیشتر مطالب خود را با تأثیر پذیری از آن دو دنبال کرده است. تبریزی روش ابن جنی را در کتاب مختصر القوافی پیش گرفته و از موضوعات وی در مورد حرف قافیه و حرکات آن و نیز عیوب قافیه، تجاوز نکرده است. البته این اقتباس و نقل در بعضی موارد با اندک تصرف همراه است. در سایر موارد وی عین الفاظ را ذکر می‌کند. برای نمونه عبارتهایی را از تبریزی و ابن جنی نقل می‌کنیم که بدون کم و کاست عیناً توسط هر دو دانشمند ذکر شده است: «وَيُعْرَضُ فِي الْقَافِيَةِ مِنَ الْحُرُوفِ وَالْحَرَكَاتِ الْمُسَمِّيَّاتِ الْمُرَاعِيَاتِ سِتَّةٌ أَحْرَفٌ وَ سِتُّ حَرَكَاتٍ فَالْحُرُوفُ: الرَّوِيُّ، وَالْوَصْلُ، وَالْخُرُوجُ، وَالرِّدْفُ، وَ التَّأْسِيسُ، وَالدَّخِيلُ. فَالرَّوِيُّ هُوَ الْحَرْفُ الَّذِي تُبْنَى عَلَيْهِ الْقَصِيدَةُ وَ تُنْسَبُ إِلَيْهِ»^{۳۱} (تبریزی، الکافی، تصحیح حسانی: ۱۴۹- ابن جنی، ۱۹۷۵: ۲۰، ۲۱) نمونه دیگر عبارت است از: «فِي أَنْ كَانَ الرَّوِيُّ إِسْمًا مُضْمَرًا أَوْ مِنْ جُمْلَةِ إِسْمٍ مُضْمَرٍ... وَ الدَّخِيلُ هُوَ الْحَرْفُ الَّذِي يَبِينُ التَّأْسِيسَ وَ الرَّوْيُ»^{۳۲} (تبریزی، الکافی، تصحیح حسانی: ۱۵۴، ۱۵۶- ابن جنی، ۱۹۷۵: ۲۶، ۲۷). از جمله اقتباس تبریزی با اندک تصرف می‌توان نمونه زیر را ذکر کرد: «سُمِّيَ بِذَلِكَ لِأَنَّ حَرَكَةَ مَا قَبْلَ الرَّوِيِّ الْمُقَيَّدِ كَأَنَّهَا فِيهِ فَهُوَ إِذْنٌ قَرِيبٌ مِنَ الْإِقْوَاءِ أَيْ كَأَنَّ لَهُ وَجْهَيْنِ أَحَدَهُمَا مِنْ قَبْلِهِ وَ الْآخَرَ مِنْ بَعْدِهِ أَلَا تَرَى أَنَّهُمْ اسْتَكْرَهُوا نَحْوَ الْمُخْتَرِقِ وَ الْحَمِقِ كَمَا اسْتَقْبَحُوا نَحْوَ مَزُودٍ وَ أَسْوَدٌ فِي قَوْلِ النَّابِغَةِ»^{۳۳} (تبریزی، الکافی، تصحیح حسانی: ۱۵۹). عبارت ابن جنی نیز چنین است: «أَصْلُهُ مِنَ التَّوْجِيهِ كَانَ حَرْفَ الرَّوِيِّ مَوْجَّهٌ عِنْدَهُمْ أَيْ كَانَ لَهُ وَجْهَيْنِ: أَحَدَهُمَا مِنْ قَبْلِهِ وَ الْآخَرَ مِنْ بَعْدِهِ أَلَا تَرَى أَنَّهُمْ اسْتَكْرَهُوا اخْتِلَافَ الْحَرَكَةِ مِنْ قَبْلِهِ مَا دَامَ مُقَيَّدًا نَحْوَ الْحَمِقِ وَ الْعُقُقِ وَ الْمُخْتَرِقِ كَمَا يَسْتَقْبَحُونَ اخْتِلَافَهُمَا فِيهِ مَا دَامَ مُطْلَقًا نَحْوَ قَوْلِهِ: عَجَلَانَ ذَا زَادٍ وَ غَيْرَ مَزُودٍ، مَعَ قَوْلِهِ فِيهَا: وَ بِذَلِكَ خَبَرْنَا الْغَرَابُ الْأَسْوَدُ. وَ قَوْلُهُ عَنَّمْ يَكَادُ مِنَ اللَّطَافَةِ يَعْقِدُ»^{۳۴} (ابن سیده، ۱۹۵۸: ۲۸۹/۴- ابن منظور، ذیل ماده وجه).

تبریزی بر همین منوال به نقل مطالب خود از کتاب مختصر القوافی ابن جنی ادامه داده و برای تکمیل معنا و علت نام گذاری برخی اصطلاحات قافیه به کتاب «المعرب» تکیه می‌کند؛ اصطلاحاتی چون: «نفاد»، «دخیل»، «حذو»، «اشباع»، «إیطاء»، «ردف»^{۳۵} و... را با استفاده از «المعرب»، شرح و توضیح می‌دهد؛ بدون اینکه اشاره‌ای به منبع خاصی کرده باشد. البته زمانی که به پایان بخشی از مطالب خود

می‌رسد، با عبارت «قال أبو الفتح ابن جنی»، آن را به اتمام می‌رساند. با دقت بیشتر، در می‌یابیم که در بسیاری موارد، تبریزی نوادر کتاب القوافی اخفش را نیز در لا به لای سخنان خود آورده است. مثلاً می‌گوید: «وَأَمَّا الرَّمْلُ فَهُوَ كُلُّ شَعْرٍ مَهْزُولٍ لَيْسَ بِمَوْئَلِّفِ الْبِنَاءِ وَلَا يَجِدُونَ فِي ذَلِكَ شَيْئاً وَهُوَ كَقَوْلِ عُبَيْدِ بْنِ الْأَبْرَصِ:

أَقْفَرُ مِنْ أَهْلِهِ مَلْحُوبٌ فَالْقَطِيبَاتِ فَالذَّنُوبِ^{۳۶}

(الأخفش، ۱۹۷۴: ۷۲، ۷۳)

از دیگر اقتباسات تبریزی از اخفش، می‌توان به نمونه زیر اشاره کرد: «وَرُوِيَ عَنْهُ الْأَخْفَشُ سَعِيدُ بْنُ مَسْعَدَةَ أَنَّهُ يَجْرِي الرَّجُلَ إِذَا كَانَ اسْمًا عَلَمًا وَ الرَّجُلَ إِذَا كَانَ مِنَ الرَّجُولِيَّةِ مَجْرَى ذَهَبٍ مِنَ التَّبَرِّ وَ ذَهَبٍ مِنَ الذَّهَابِ فَلَا يَجْعَلُهُ إِيْطَاءً»^{۳۷} (تبریزی، الکافی، تصحیح حسانی: ۱۶۳). در این بخش از کتاب تبریزی نیز، گاهی به سخنانی برخورد می‌کنیم که به منبع اصلی آنها اشاره نشده است. جایی که می‌گوید: «وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ أَنَّ ذِكْرَ الرَّسِّ لَمْ يَخْتَجْ إِلَيْهِ لِأَنَّ الْأَلْفَ يَكُونُ مَاقْبَلَهَا مَفْتُوحًا أَبَدًا سِوَاءَ أَكَانَ تَأْسِيسًا أَمْ غَيْرَ تَأْسِيسٍ»^{۳۸} که منظورش ابو عمر جریمی است (معری، ۱۹۶۱: ۱۷).

در سخن از إكفاء باصیغه مجهول کلام خود را بیان می‌کند و می‌گوید: «وَقِيلَ: هُوَ كَالِإِقْوَاءِ» که بی‌شک به این سخن اخفش نظر داشته که گفته است: «وَزَعَمَ الْخَلِيلُ أَنَّ الْإِكْفَاءَ هُوَ كَالِإِقْوَاءِ وَ قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ غَيْرِهِ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ»^{۳۹} (أخفش، ۱۹۷۴: ۴۸) که محقق کتاب القوافی توضیحی در حاشیه آورده و گفته است منظور از اهل علم، ابو عبیده و ابوقتیبه است.

اقتباس تبریزی از سایر منابع

تبریزی در کتاب خود، از منابع و دانشمندان پیش از خود سخنانی را آورده و متونی را نقل کرده و آنها را چنان در لا به لای مطالب خویش گنجانده است که گویی سخن از خود اوست. هرگاه می‌خواهد به اسامی آنها اشاره کند، زیرکانه از ذکر آنها تغافل کرده و با کلمه «قیل» و یا با عبارتی مثل: «قال بعضهم» و ابهاماتی از این قبیل، از کنار آنها می‌گذرد. برای نمونه در مورد سبب خفیف مطلبی را از کتاب العروض ابوالحسن ربعی نقل و اشاره‌ای بدان نمی‌کند: «وَرَبِّمَا كَانَ مُنْفَرِدًا وَ رَبِّمَا وَلِيَهُ سَبَبٌ مِثْلَهُ نَحْوِ (عِيلِن) مِنْ (مَفَاعِيلِن) وَ (مَسْتَف) مِنْ (مَسْتَفْعَلِن)»^{۴۰} (ربعی، ۲۰۰۰: ۳). در تفاوت میان ساکن و متحرک می‌گوید: «السَّاكِنُ مَا سَاغَ فِيهِ ثَلَاثُ حَرَكَاتٍ فَتَقُولُ فِي عَمْرٍو: عَمْرٍو، عَمْرٍو، عَمْرٍو وَ كَذَلِكَ كُلُّ مَا سَاغَ فِيهِ ثَلَاثُ حَرَكَاتٍ لَمْ تَكُنْ إِحْدَاهُنَّ فِيهِ فَهُوَ سَاكِنٌ وَ أَمَّا الْمَتَحَرِّكُ فَالَّذِي لَا يَسُوغُ فِيهِ إِلَّا حَرَكَتَانِ وَ الثَّلَاثَةُ فِيهِ

نحو جَبَلٍ: لا تَسْتَطِيعُ أَنْ تَجِدَ إِلَّا حَرَكَتَيْنِ جِبَلٍ وَ جُبَلٍ وَالثالثة هي فيه»^{۴۱} (همان: ۵). می‌بینیم که تبریزی این کلام را با اندک تصرفی در مقدمه نقل می‌کند. وی روایت ربعی را برای شاهد خبل در رجز چنین نقل می‌کند:

«و ثقل منع خير طلب و طلب منع خير تؤده»^{۴۲}

(همان: ۳۹)

این روایت، خاص ربعی است و مصراع دوم آن را بیشتر عروض دانان روایت کرده‌اند. تبریزی پس از نقل این مطلب، می‌گوید: «و قد أنشدوا آياتاً زعموا أنها قديمة من المشعث و هي...»^{۴۳} (تبریزی، الکافی، تصحیح حسانی: ۱۲۴).

گاهی تبریزی به منابع و یا افرادی طوری اشاره می‌کند که نه کتاب آنها و نه اسامی آنها روشن نمی‌گردد. وی می‌گوید: «و كذلك [فاعلاتن] في المديد [إذا صارت] [فعلن] يُسَمِّيهِ بَعْضُهُمُ الْأَبْتَر. قالوا لأنهم أجمعوا أن [فع] في المتقارب يُسَمَّى الْأَبْتَر؛ و ذلك المعنى بعينه موجود في هذا الجزء و ذلك أن النقص من [فعولن] في المتقارب إنما هو حذف سبب و قطع و تد فيجب أن يُسَمَّى بِالْأَبْتَر. و قال من يخالف هذا القول: إنه و إن كان كذلك فلا يجب أن يُسَمَّى بِالْأَبْتَر لأن [فعولن] في المتقارب إذا أسقطت منه السبب و قطعت الود تد يبقى أقل الجزء. يذهب أكثره فيجوز أن يُسَمَّى أَبْتَر و ههنا يبقى أكثر الجزء و يذهب أقله فلا يجب أن يُسَمَّى بِالْأَبْتَر على ذلك القياس بل نُسَمِّيهِ المحذوف المقطوع و ذلك أن أصلها [فاعلاتن] فَحَذَفْتُ فَصَارَ [فاعلن] ثُمَّ قَطَعَ وَتَد [فاعلن] فَصَارَ [فعلن] فَسُمِّيَ بِالْإِسْمَيْنِ الَّذِينَ اجْتَمَعَا فِيهِ، بَعْضُهُمْ يُسَمِّيهِ الْأَصْلَمُ وَالْأَصْلَمُ قَرِيبٌ مِنَ الْقَطْعِ»^{۴۴} (همان: ۱۳۱، ۱۳۲).

تبریزی در مطالب نقل شده به سه نفر از دانشمندان اشاره می‌کند که میان آنان اندک تفاوتی در اظهار نظرشان وجود دارد. اولین آنان قُطْرَب است که نام گذاری دوزب چهارم و ششم بحر مدید به ابتر را از او نقل کرده است. دوم زجاج است که در این مورد با قطرب مخالفت کرده و آن را محذوف مقطوع نام نهاده است. شخص سوم مشخص نیست؛ ولی با جستجوی بیشتر ملاحظه می‌کنیم که أبو الحسن عروضی در کتابش به نام گذاری این دو ضرب به أصلم اشاره می‌کند و می‌گوید: «و فيه الأصلم و يُسَمَّى أَيْضاً الْمُقْطُوعُ وَ ذَلِكَ نَحْوِ [فعلن] فِي الضَّرْبِ الرَّابِعِ وَ السَّادِسِ، كَانَ أَصْلُهُ [فاعلاتن] فَذَهَبَ مِنْهُ [تن] فَبَقِيَ [فاعلا] فَنَقَلَ إِلَى [فاعلن] ثُمَّ قُطِعَتِ النُّونُ فَبَقِيَ [فاعل] ثُمَّ أُسْكِنَتِ اللَّامُ وَ نَقَلَ إِلَى [فعلن] فَبَعْضُهُمْ يُسَمِّيهِ الْأَبْتَرُ وَ بَعْضُهُمْ يُسَمِّيهِ الْأَصْلَمُ»^{۴۵} (عروضی، ۱۹۹۶: ۱۰۶).

نتیجه

از جمله ویژگیهای بارز عصر خطیب تبریزی، می‌توان به این مسأله اشاره کرد که ابتکار و نوآوری علمی در میان دانشمندان از بین رفته و بیشتر کار آنان باز نویسی و اقتباس از کتابهای گذشتگان است. این کار نیز به شکل‌های مختلف در میان افراد خود نمایی می‌کند. به طوری که گاهی شیوه اختصار را پیش گرفته و به اندک شرح و تفصیل بسنده کرده‌اند و گاهی به اطناب و شرح و تفصیل پرداخته‌اند. در عصری که خبر از ابتکار و نوآوری نیست، طبیعی است که دانشمندان و پژوهشگران به رونویسی و بازنویسی آثار پیشینیان روی بیاورند و نامی از آنها نیز به میان نیاورند. این موضوع تا عصرهای پس از تبریزی نیز ادامه داشته است. نگارنده ضمن ارج نهادن به تلاش و خدمات گذشتگان و با مطالعه دقیق کتاب *الكافی فی العروض والقوافی* خطیب تبریزی و کتابهایی مانند: *الإقناع* صاحب بن عباد، *مختصر القوافی، الخصائص* و *العروض ابن جنی، والقوافی اخفش* و سایر کتابهایی از این دست، به این نتیجه رسید که خطیب تبریزی با آن آوازه خوش، در کتاب *الكافی فی العروض والقوافی* کاری جز اقتباس و نقل مطالب از گذشتگان نکرده است که می‌توان گفت دانشمند بزرگی چون او نیز هم رنگ جماعت شده و رنگ محیط را به خود گرفته و بر اساس اقتضای زمان خویش عمل کرده است.

یادداشتها

- این جملات برای مبتدی، کافی و برای متوسط یادآوری است.
 - قصاید عربی از نظر مطلع (بیت آغازین) به دو دسته تقسیم می‌گردند: اگر کلمات پایانی مصراع اول و دوم مطلع، همانگی و تناسب (داشتن حروف مشترک) داشته باشند، آن مطلع را مصرع گویند؛ مانند مطلع زیر از سعدی:
 حبست بجنفی المدامع لا تجری فلما طغى الماء استطال على السكر
 (تاریخ الأدب العربی، ج ۳، ص ۶۶۹)
- اما اگر هماهنگی بین کلمات پایانی دو مصراع در مطلع وجود نداشته باشد، آن مطلع را مصمت می‌نامند. مانند مطلع زیر از منتبئی:
- ألم تر أيها الملك المرجی عجائب ما رأيت من السحاب
 (دیوان، ج ۱، ص ۱۳۵)
- بنابراین می‌بینیم که کلمات «تجری» و «سكر» در مثال اول با همدیگر هماهنگ و کلمات «مرجی» و «سحاب» در مثال دوم ناهماهنگ هستند که تفاوت مطلع مصرع با مصمت را نشان می‌دهند.
- تغییراتی که در حشو بیت به وجود می‌آید، زحاف گفته می‌شود. مثلاً اگر وزن بیتی در بحر مدید به شکل زیر باشد:

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

حشو عروض حشو ضرب

- در دومین تفعیله (رکن) از مصراع دوم به جای فاعلاتن، فاعلاتن آمده است که بیت دارای زحاف است و زحافات انواعی دارند که هر کدام در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت (العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۸۸).
۴. در هر فاعلاتن - جز در ضرب بیت اول - جایز است که الف حذف شود و به صورت فاعلاتن بیاید که در این صورت مخبون نامیده می شود.
۵. و در ضرب اول نیز خبن جایز است و جایی که ابوزکریا آن را منع کرده، دچار اشتباه شده است.
۶. کتاب الإقناع صاحب بن عباد به منزله هسته برای کتاب الکافی است که تبریزی به سبک آن، کتاب خود را نگاشته است.
۷. تغییراتی که در تفعیله های عروض و ضرب یک بیت پیش می آید، علت و جمع آن را علل می گویند (العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۸۸).
۸. عروض عربی از شانزده بحر تشکیل شده است که مخترع پانزده بحر خلیل بن احمد و یک بحر اخفش است. بحرهای خلیل عبارتند از: طویل، خفیف، رجز، بسیط، هزج، متقارب، وافر، کامل، مجتث، منسرح، سریع، مضارع، مقتضب، رمل، ومدید. بحر اخفش نیز متدارک و یا محدث است. (همان).
۹. هر بیتی از تعدادی اجزاء یا ارکان عروضی تشکیل می شود که هر کدام از آنها را تفعیله می گویند. تعداد آنها در عروض عربی هشت تفعیله است: فعولن، مفاعیلن، فاعلاتن، مستفعلت، مفعولات، مفاعلتن، فاعلن و متفاعلن.
۱۰. عروض آن مقبوض و ضرب آن سالم است. عروض آخرین تفعیله مصراع اول و ضرب آخرین تفعیله مصراع دوم از بیت است. حذف پنجمین حرف ساکن از تفعیله را قبض می گویند. مثلاً اگر فعولن به صورت فعول بیاید. اما اگر در تفعیله کم و کاستی وجود نداشته باشد، آن را سالم می نامند (العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۸۸ به بعد).
۱۱. مقبوض آن است که پنجمین حرف ساکن آن حذف شود، اصل آن مفاعیلن بوده که با حذف یاء به صورت مفاعلن در آمده و سالم آن است که [از علل وزحافات] سالم باشد.
۱۲. مضمّر که مصدر آن اضمار است، ساکن کردن دومین حرف از تفعیله را می گویند؛ مثلاً اگر متفاعلن به صورت متفاعلن بیاید. مخبون که از خبن مشتق شده است، عبارت از حذف دومین حرف ساکن از تفعیله است؛ مثلاً اگر به جای مستفعلن، متفعلن بیاید. شتر (اشتر) زمانی است که قبض با خرم همراه شود (العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۹۲).
۱۳. در علم عروض، بحرهای خلیلی را از نظر تناسب با یکدیگر به پنج دایره تقسیم کرده اند:
- دایره اول (مختلف) شامل بحرهای: طویل، مدید و بسیط می شود؛
- دایره دوم (مؤتلف) شامل بحرهای: وافر و کامل می شود؛
- دایره سوم (مجتلب) شامل بحرهای: هزج، رجز و رمل می شود؛
- دایره چهارم (مشتبه) شامل بحرهای: سریع، منسرح، خفیف، مضارع، مقتضب و مجتث می شود؛

- دایره پنجم (متفق) شامل بحر متقارب می‌گردد (العقد الفرید، ج ۵، ص ۴۰۱).
۱۴. آن را غریب، متسق و ركض الخیل (دویدن اسب) نامیده‌اند. این واژه‌ها نامهای دیگر دایره پنجم (متفق) هستند.
۱۵. خرم تنها در تفعیله‌های فعولن، مفاعلتن و مفاعیلن می‌آید که عبارت از حذف حرکت از اول جزء است. علت نیامدن آن در سبب این است که اگر از سبب حرکت آن را حذف کنیم، ابتدا به ساکن جایز نیست. خزل نیز عبارت است از ساکن کردن دومین حرف و حذف چهارمین حرف ساکن (طی واضمار باهم) (همان، ص ۳۹۱).
۱۶. عروض عبارت است از ترازوی شعر که موزون بودن آن از غیر موزون بودنش بدان شناخته می‌شود.
۱۷. عروض عبارت است از ترازوی شعر که درست آن از نادرستش بدان شناخته می‌شود.
۱۸. مخبول آن است که دومین و چهارمین حرف ساکن از تفعیله حذف شود و اصل خین: فساد است؛ مانند از بین رفتن دست و پا، ساکن نیز به منزله دست سبب است که هرگاه دو ساکن حذف شوند، جزء به شکلی می‌آید که گویا دو دست آن قطع شده و اضطراب و لرزش پیدا کرده است. در خیل همتا طوری که گفته شد، دومین و چهارمین حرف ساکن از تفعیله حذف می‌شود. مثلاً آوردن (متعلن) به جای (مستفعلن) به عبارت دیگر طی و خبن با هم جمع می‌شوند. سبب در لغت به معنای ریسمانی است که خیمه را بدان مهار می‌کنند و در اصطلاح عروضی عبارت است از دو حرفی که یا هردو متحرکند و یا اولی متحرک و دومی ساکن است که اولی را سبب ثقیل (مثل: نَک) و دومی را سبب خفیف (مثل: کم) می‌گویند (همان: ۳۸۸).
۱۹. خیل در عروض بسیط و رجز، حذف سین و فاء از مستفعلن است که برگرفته از خیلی است که به معنای قطع دست است. ابواسحاق می‌گوید: زیرا ساکن به منزله دست است برای سبب و هرگاه دو ساکن حذف شوند، گویا دو دست جزء بریده شده و مضطرب و لرزان باقی مانده است. بسیط یکی از بحرهای عروضی است که وزن آن در هر مصراع عبارت است از: مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن و وزن رجز نیز از تکرارش مرتبه مستفعلن حاصل می‌شود (همان).
۲۰. اُخر نامیده شده است، زیرا اول و آخر آن حذف شده و گویا خرابی بر آن چیره شده است. هرگاه در تفعیله، خرم با کف جمع شود، آن را اُخر گویند (همان).
۲۱. وزن بحر طویل در هر مصراع، عبارت است از: فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن. بحر کامل نیز از تکرارش مرتبه متفاعلن به دست می‌آید و وزن هزج عبارت از تکرار چهار مرتبه مفاعیلن است که هر بیت عربی در این بحر به اندازه یک مصراع فارسی است.
۲۲. تقطیع در لغت به معنای قطعه قطعه کردن و در عروض عبارت است از تفکیک هر بیت به سببها که در نهایت هر بیتهای کوچکتری تجزیه شده و آنها را با علامتهای (دد) برای هجای کوتاه و (-) برای هجای بلند نشان می‌دهند.
۲۳. وزن بحر سریع در هر مصراع عبارت است از: مستفعلن مستفعلن مفعولات.
۲۴. تمامی آن چه در بسیط و رجز جایز است، در اینجا نیز جایز است.

۲۵. در عروض و ضرب آن هیچ زحافی جایز نیست مگر در مفعولان و مفعولن که در آن دو خبن جایز است.
 ۲۶. مشتبه و مؤتلف در معنا نزدیک به هم هستند اما علت نام گذاری دایره دوم به مؤتلف آن است که در ائتلاف معنای بیشتری است، زیرا دو بحر دایره دوم مرکب از وتدهایی است که همراه آنها فاصله‌ها قرار گرفته اند و فاصله عبارت است از یک سبب خفیف و یک سبب ثقیل و این دو سبب از یکدیگر جدا نمی‌شوند، مخصوصاً وقتی که قبل از وتد و یا بعد از آن قرار گیرند. اما دایره سوم در هر کدام از دو جزء آن یک وتد و دو سبب وجود دارد، با این تفاوت که دو سبب از یکدیگر جدا نمی‌شوند. به طوری که یکی در اول جزء و دیگری در پایان آن قرار می‌گیرد. در این دایره، ائتلاف رساتر است، زیرا دو سبب آن همیشه با هم جمع می‌شوند و به همین دلیل است که شایسته این نام گذاری است.

و تد در لغت به معنای میخی است که ریسمان و طناب خیمه را بدان می‌بندند. در اصطلاح عروضی دارای دو نوع است: *تود* مجموع و *تود مفروق*. *تود مجموع*، سه حرفی است که اولی و دومی متحرک و سومی ساکن است. مثل: *عَلَى* و *تود مفروق* سه حرفی است که اولی و سومی متحرک و دومی ساکن باشد، مانند: *كَيْفَ*. فاصله در لغت عبارت است از چوبی که خیمه را به دو قسمت تقسیم می‌کند. در اصطلاح علم عروض فاصله دو نوع است، فاصله صغری و فاصله کبری. فاصله صغری چهار حرفی است که سه حرف اول متحرک و چهارمی ساکن باشد. مثل: *جَبَلٌ* (جبلن) و فاصله کبری پنج حرفی است که چهار حرف اول متحرک و پنجمی ساکن باشد. مانند: *سَمَكَةٌ* (سمکتن) (العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۸۸).

۲۷. و دایره چهارم مجتلب نامیده شده است، زیرا جلب در لغت به معنای زیادی است. پس به دلیل زیادی بحرهای آن به این نام نامیده شده است. و گفته شده است به آن نام نامیده شده است، زیرا بحرهای آن برگرفته از دایره اول است. به طوری که مفاعیلن از بحر طویل، فاعلاتن از بحر مدید و مستفعلن از بحر بسیط گرفته شده است.

۲۸. و این است بقیه القابی که شناخت آنها لازم است و اینجا برای شرح آنها مناسب است.
 ۲۹. اگر تفعلیه‌های عروضی به شکل کامل و بدون کم و کاستی بیابند، آنها را تام، صحیح، موفور و وافی می‌گویند (همان).

۳۰. که ذکر آنها گذشت و ما در اینجا آنها را مرتب و از بی یکدیگر تکرار می‌کنیم تا خوب حفظ کنید.
 ۳۱. در قافیه شش حرف و شش حرکت عارض می‌شود، حروف عبارتند از: *رُوی، وصل، خروج، ردف، تأسیس و دخیل*. روی حرفی است که قصیده بر آن بنا می‌شود و بدان نسبت داده می‌شود. توضیح: روی عبارت است از آخرین حرف اصلی قافیه که اعراب بر آن قرار می‌گیرد. اگر حرف روی در یک قصیده سین باشد آن را سینه و اگر دال باشد دالیه و... می‌نامند. وصل اشباع حرکت حرف روی است. خروج زمانی است که در حرف روی (هاء متحرک) در این صورت هاء را وصل و حرکت آن را خروج می‌گویند. ردف حروف مد قبل از روی را می‌گویند. تأسیس الفی است که قبل از دخیل می‌آید و دخیل حرف بین روی و تأسیس را گویند (العمده، ج ۱، ص ۲۹۸ به بعد).
 ۳۲. پس اگر روی اسم مضممر و یا از قبیل اسم مضممر باشد... و دخیل حرفی است میان تأسیس و روی.

۳۳. بدان نام نامیده شده است، زیرا حرکت قبل روی مقید است و نزدیک به اقواء است. گویا که دارای دو وجه است که یکی قبل از آن و دیگری بعد از آن. مگر نمی‌بینید که مثل: مخترق و حرق را ناپسند شمرده اند. همان طوری که مزود و أسود را در سخن نابغه ناپسند دانسته اند. توضیح: اگر حرف روی ساکن باشد آن قافیه را مقید می‌گویند و اگر حرکت حرف روی از کسره به ضمه و برعکس تغییر کند، آن را اقواء گویند که در کلمات مزود و أسود از شعر نابغه ذبیانی چنین آمده و از جمله عیوب قافیه به شمار می‌آید (همان).

۳۴. اصل آن از توجیه است که گویا حرف روی به نظر آنها دارای دو صورت است: یکی قبل از آن و دیگری بعد از آن. مگر نمی‌بینید که اختلاف حرکت مادامی که قافیه مقیده است ناپسند دانسته اند. مانند: حَمِقٌ وَعُقُقٌ وَمُخْتَرِقٌ، همان طوری که اختلاف هر دو را در قافیه مطلقه نیز ناپسند دانسته اند. ملند اختلاف عجلان ذا زاد و غیر مزود با بذاک خَبْرنا العراب الأَسود و عنم یکاد من اللطافه یعقد. توضیح: عبارتهای عربی ذکر شده بر گرفته از اشعار نابغه ذبیانی است که برای اختلاف حرکت حرف روی (اقواء) مثال زده شده است. قافیه مطلقه نیز قافیه ای است که حرف روی در آن متحرک باشد و بیشتر شعر عربی چنین است.

۳۵. نفاذ عبارت است از حرکت (هاء) متحرک در قافیه مطلقه، حذو حرکت قبل از ردف و ایطاء تکرار کلمه قافیه در ابیات بعدی است (العمده، ج ۱، ص ۳۱۲).

۳۶. رمل عبارت است از هر شعر ضعیف شده که ساختار منسجمی ندارد و چیز ارزشمندی را در آن نمی‌یابند. مانند شعر عبید بن ابرص: مناطق ملحوب، قطیبات و ذنوب از ساکنین خود خالی شده اند. رمل از بحرهای عروضی است که شکل کامل آن از تکرار شش مرتبه تفعیله فاعلاتن به دست می‌آید.

۳۷. سعید بن مسعوده (خفش) از وی روایت کرده است که آن مانند کلمه الرجل است زمانی که اسم خاص است و اگر الرجل از رجولیت (مردی) باشد مانند ذهب (طلا) از تبر (طلا) و ذهب (رفتن) از ذهاب است که آن را ایطاء در نظر نمی‌گیرد.

۳۸. و بعضی معتقدند نیازی به ذکر (رس) نیست، زیرا ماقبل الف همیشه مفتوح است؛ چه تأسیس باشد و یا غیر تأسیس. رس حرکت قبل از تأسیس را گویند.

۳۹. به نظر خلیل بن احمد اکفاء همان اقواء است و از دیگر دانشمندان نیز آن را شنیده‌ام.

۴۰. گاهی تنها و گاهی به دنبال آن، سبب می‌آید. مانند (عین) از (مفاعیلن) و (مستف) از (مستفعلن).

۴۱. ساکن آن است که در آن سه حرکت جایز باشد. مثلاً در عمرو می‌گویید: عمرو، عمرو، عمرو. و هر چه در آن سه حرکت جایز باشد که یکی از آنها وجود نداشته باشد، همان ساکن است. اما در متحرک تنها دو حرکت جایز است و سومی در خودش وجود دارد. مانند: جبل که تنها به دو صورت جبل و جبل می‌بینید که سومی در خودش موجود است.

۴۲. در بیت یاد شده، شش مرتبه خیل به کار رفته است که عبارت است از: وَتَقَلُّ (متعلن)، مَنَعَ خِي (متعلن)، رَطَلَب (متعلن)، وَطَلَب (متعلن)، مَنَعَ خِي (متعلن)، رَتَّ وُدَّ (متعلن).

۴۳. بیت‌هایی را سروده و گمان کرده اند که آنها شکل قدیمی است از مشعث و آن... توضیح: مشعث عبارت است از حذف سومین حرف متحرک از تفعیله. مانند: (فالاتن) از (فاعلاتن) (العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۸۹).

۴۴. همان طور اگر (فاعلاتن) در مدید به صورت (فعلن) بیاید، بعضی آن را ابتر نامیده‌اند. زیرا آنان اتفاق نظر دارند که (فع) در متقارب ابتر نامیده می‌شود. همان معنا در این جزء نیز وجود دارد. نقص در (فعولن) بحر متقارب عبارت است از حذف سبب و قطع و تدپس لازم است که ابتر نامیده شود. کسی که مخالف ابن اسحق است، می‌گوید: اگر چنین باشد، نباید ابتداء نامیده شود. زیرا (فعولن) در بحر متقارب اگر سبب آن حذف و وتد آن قطع شود، کمترین جزء آن باقی می‌ماند و بیشترین جزء از بین می‌رود. پس جایز است که ابتر نامیده شود. اما در اینجا قسمت بیشتر جزء باقی مانده و کمترین آن حذف شده است. بنابراین لازم نیست که ابتر نامیده شود. با این قیاس آن را محذوف مقطوع می‌نامید. زیرا اصل آن (فاعلاتن) بوده و بعد از حذف، (فاعلن) شده، سپس وتد آن قطع گردیده و (فعلن) شده است و به آن دو نام (حذف و قطع) نهاده اند که بعضی آن را (اصلم) می‌نامند که نزدیک به قطع است. توضیح: اصلم عبارت است از حذف آخرین جزء از وتد مفروق، ابتر عبارت است از جمع میان حذف و قطع، قطع عبارت است از حذف آخرین ساکن و ساکن کردن متحرک قبل از آخر و حذف، انداختن یک سبب خفیف از آخر تفعیله (العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۸۸ به بعد).

۴۵. ودر آن اصلم وجود دارد که مقطوع نیز گفته می‌شود؛ مانند: فعلن در ضرب چهارم و ششم که اصل آن فاعلاتن بود که ابتدا (تن) آن از بین رفته و (فاعلا) باقی مانده و به (فاعلن) تبدیل شده است. سپس (ن) آن قطع شده و (فاعل) باقی مانده، سپس (ل) آن ساکن شده و به (فعلن) تبدیل گردیده است که بعضی آن را (ابتر) و بعضی (اصلم) می‌نامند.

کتابنامه

۱. الأخفش، أبو الحسن سعید بن مسعده؛ کتاب القوافی؛ تحقیق: أحمد راتب النفاخ، دار الأمانه، ط ۱، ۱۹۷۴ م.
۲. الإرزلی، أبو الحسن علی بن عثمان؛ کتاب القوافی؛ تحقیق: د. عبدالمحسن القحطانی، الشركه العربیه للنشر والتوزیع، ط ۱، ۱۹۹۷ م.
۳. التبریزی، یحیی بن علی الشیبانی؛ الکافی فی العروض و القوافی؛ تحقیق: الحسانی حسن عبدالله، حائجی و حمدان، بیروت، بدون ط، بدون ت.
۴. _____؛ تحقیق: حمید حسن الخالصی، بغداد: مطبعه شفیق، بدون ط، ۱۹۸۲ م.
۵. _____؛ تحقیق: فخرالدین قباوه، دمشق: دارالفکر، ط ۴، ۱۹۸۶ م.
۶. _____؛ دیوان أبی تمام؛ بشرح الخطیب التبریزی، تحقیق: محمد عبده عزام، مصر: دارالمعارف، بدون ط، بدون ت.
۷. ابن جنی، أبو الفتح عثمان؛ الخصائص؛ تحقیق: محمد علی النجار، بیروت: دارالهدی، ط ۲، بدون ت.
۸. _____؛ کتاب العروض؛ تحقیق: د. أحمد فوزی الہیب، الکویت: دارالقلم، بدون ط، ۱۹۹۶ م.
۹. _____؛ تحقیق: د. فوزی عیسی، الإسکندریه: دار المعرفه الجامعیه، بدون ط، ۱۹۹۶ م.
۱۰. _____؛ مختصر القوافی؛ تحقیق: د. حسن شاذلی فرهود، القاهره: دار التراث، ط ۱، ۱۹۷۵ م.
۱۱. الدمامینی، بدر الدین محمد أبی بکر؛ العیون الغامزه علی خیایا الرمزه، تحقیق: الحسانی حسن عبد الله، القاهره: مطبعه المدنی، بدون ط، بدون ت.
۱۲. الربعی، أبو الحسن علی بن عیسی؛ کتاب العروض؛ تحقیق: محمد أبو الفضل بدران، بیروت: النشرات الإسلامیہ ۴۴، المعهد الألماني للأبحاث الشرقیه، بدون ط، بدون ت.
۱۳. الزنجانی، عبدالوہاب بن ابراهیم بن عبد الوہاب؛ معیار النظار فی علوم الأشعار؛ تحقیق: د. محمد علی رزق الخفاجی، القاهره: دارالمعارف، بدون ط، بدون ت.
۱۴. ابن سیدہ، علی بن إسماعیل؛ المحکم و المحيط الأعظم فی اللغه؛ معهد المخطوطات العربیہ، ط ۱، ۱۹۵۸ م.
۱۵. الصاحب، أبو القاسم إسماعیل بن عباد؛ الإقناع فی العروض و تخریج القوافی؛ تحقیق: الشیخ محمد آل یاسین، بغداد: المکتبه العلمیہ، بدون ط، ۱۹۶۰ م.
۱۶. _____؛ تحقیق: ابراهیم الإدکاو، ط ۱، ۱۹۸۷ م.
۱۷. ابن عبدربه، احمد بن محمد؛ العقد الفرید؛ تحقیق: علی شیری، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ط ۱، ۱۹۸۹ م.
۱۸. العروسی، أبو الحسن أحمد بن محمد؛ الجامع فی العروض و القوافی؛ تحقیق: د. زهیر غازی زاهد و هلال ناجی، بیروت: دار الجیل، بدون ط، ۱۹۹۶ م.
۱۹. العمری، د. أحمد جمال؛ شروح الشعر الجاهلی؛ دارالمعارف، ط ۱، ۱۹۸۱ م.

٢٠. العنابي، أبو الحسن أحمد بن محمد؛ الوافي بمعرفة القوافي؛ تحقيق: د. نجاه بنت حسن عبد الله نولي، جامعه الإمام محمد بن سعود الإسلامية، بدون ط، ١٩٩٧م.
٢١. فروخ، عمر؛ تاريخ الأدب العربي؛ بيروت: دار العلم للملايين، ط٢، ١٩٨٥م.
٢٢. قباوه، د. فخر الدين؛ منهج التبريزي في شروحه وقيمه التاريخيه للمفضليات؛ دمشق: دار الفكر، ط٢، ١٩٩٧م.
٢٣. القفطى الوزير، جمال الدين أبو الحسن على بن يوسف؛ إنباه الرواه على أنباه النحاه؛ تحقيق: محمد أبو الفضل ابراهيم، القاهرة: دار الفكر العربي، ط١، ١٩٨٦م.
٢٤. القيروانى، ابن رشيق؛ العمده فى محاسن الشعر وآدابه؛ تحقيق: محمد قرقران، بيروت: دار المعرفة، ط١، ١٩٨٨م.
٢٥. المتنبي، أبو الطيب؛ الديوان؛ شرح: ابي البقاء العكبرى؛ بيروت: دار المعرفة، بدون ط، بدون ت.
٢٦. المعرى، أبو العلاء حمد بن عبدالله بن سليمان؛ لزوم ما لا يلزم (اللزوميات)؛ بيروت: دار صادر، بدون ط، ١٩٦١م.
٢٧. ابن منظور، أبو الفضل جمال الدين محمد بن مكرم؛ لسان العرب؛ مصر: دار المعارف، بدون ط، بدون ت.